

اقتباس از سالنامه دوم مجله کابل

بقلم آقای یعقوب حسنخان

آریه ها

مؤلف در مقدمه کتاب تاریخ قدیم افغانستان که در دست دارد بحث مفصل از مسکن اصلی آریه ها کرده توضیحاتی (۱) داده است پس اگر این موضوع را درین مختصر که مقصد ما از توضیح نژاد افغانیان است تکرار کنیم مسئله بطول انجامد، لهذا عجزاً از تکرار موضوع صرف نظر کرده و مقصد را بطور آبی مینگاریم.

اهمیت الواح و عتائق
 قدیم در تاریخ:
 عتیقه شناسان و محققین تاریخی اروپایی از اینک که مصر در سالهای ۹۹ - ۱۷۹۸ میلادی بدست ناپلیون معروف مفتوح گردید، صرف و متوجه به تحقیقات تاریخ و تمدن قدیم سرزمین و تهذیب و تمدن ملل مذکوره گردیدند.

گرچه قبل ازین هم مورخین اروپایی از قبیل بواندیا و رومیها خدمتی بتوضیح تاریخ ملل و ممالک شرقی کرده بودند ولی این تحقیقات ما بعد در مصر میباحث تاریخ گذشته را غالباً مستند ساخته و کشفیات جدیدی را در افریقا، مخصوصاً کتیبه هائیکه از سرزمین های قدیم و تاریخی بدست آمد بیشتر برای حل غوامض تاریخی کمک کرده و اسناد مهمی بدست محققین داد.

مثلاً موقعیکه نظامیان فرانسوی در قلعه 'سینت جولیان' مصر وف کار و عملیات

(۱) مردم آریه و یاهند و اروپایی درین ایام هندوستان شمالی، افغانستان، تاجکستان، ایران آرمینیه، قفقاز کل یورپ، ماسوای هنگری، لیب لیند، ریس جنوبی و فنلیند، سکونت دارند و مردمانیکه از یورپ به امریکه و افریقه جنوبی، استرلیلیا و نیوزیلیند رفته متوطن شده اند هم از نژاد هند و اروپایی میباشند. اهالی هنگری لیب لیند، روس جنوبی و فنلیند زرد پوست میباشند.

بودند اتفاقاً سنگی معروف به «روزیت» بدست آنها آمد که نخر برات منقوره اش به سه رسم الخط و به سه زبان بوده و نایلیون بزرگ آنها را بمقصد ترجمه و تحقیق بفرانسه فرستاد و متخصصین این فن در آن شروع به تحقیق نمودند (**) - و پس از استفاده از ینگونه آثار تاریخی ذوق و شغفی به مورخین و متبعین اروپائی پیدا شد به حضرات و کاوشهای دیگری پرداختند که امروز حیات یافتن تاریخ ادوار زنده گانی بشر قدیم مرهون همین کیفیت است یعنی آثار مکتشفه از امارت و بلاد قدیمه کتیبه ها و الواح منقوشه بخطوط و علامه های بشر گذشته بهترین ترجمان حالات و حیات شان بوده و خود بخود آنها از چگونگی حیات و کیفیت تمدن و تهذیب ملل مذکور اطهار و نمایندگان می نمایند مثلاً سوامریها، ایلامیها و آثورها و غیره شرح بعضی وقایع را بالواح گلی بی رنگ و شیشه دار نخر بر کرده و آنها را مثل خشت و ظرف گلی پخته میکردند، مصریها سنگها و پوست بوته یابی روس (لفظ انگلیسی پیپر یعنی کاغذ ازان اشتقاق یافته) می نگاشتند، بالاخره ازین الواح مدفونه - تمدن قدیم و درخشان شرق بدست آمده و مبرهن گردید که سرزمین با عظمت شرق مهد پرورش و ولادت انبیای اولی العزم (علیهم السلام) و ایشایانها معلم و مری اخلاق، موسس تمدن و اصول اجتماع و بانی چگونگی تمدن بود و قدرتی بی نظیری در دنیای بشریت ازین صفات و محاسن و مکارم اخلاق ممتاز خود سزای عشق هر مادی اند.

موقعیت اراضی برای
 ترین حصه زمین میباشد بنابران برای زندگی و رهائش انسانهای
 سکونت انسانهای قدیم
 قدیم مورخین ممالک عراق، مصر، شامات و غیره را از لحاظ آب و هوا، سرسبزی و شادانی اراضی موزون دانسته و برای سکونت اجتماعات انسانی و طی کردن مراحل ترقی مساعد پنداشته اند همچنان از کتب قدیمه (وید) و (آویستا) معلوم میشود

(**) نخستین کسیکه این کتیبه ها را خوانده و موفق بفهمیدن شد شامیلیان فرانسوی است.

که قطعات اراضی (سند) ماوراءالنهر و (آریانه) هرات، (باختر) بلخ نسبت به امروز بیشتر سرسبز و شاداب و دارای جلگه های وسیع و مرغزارهای لطیف و کوه های سرسبز و مملو از اشجاری بوده از حیث علف، نباتات هر قسم، طیور، مواشی و غیره و مسائل تغذیه انسانی و حیوانی خوبتر برای گذاره و سکونت مساعد بوده لهذا اگر مهندپزش و کپوراره زیت نخستین بشریت را مورد خبین از لحاظ استعداد خاک و مواد ضروریه طبیعی به اراضی مسکونه فعلی نسل سامی منسوب نموده باشند با همین دلائل نمیتوان ولایات شمالی افغانستان و ماوراءالنهر را ازین استعداد بی بهره دانسته و یا ازرا محیل سکونت بشر قدیم نتوان شمرد، علاوه تا چین و افغانستان در منطقه معتدله شمالی واقع شده برای سکونت انساها مساعد و موزون میباشد.

گرچه تا هنوز در این ولایات اصولاً حفریاتی شروع نشده تا از خرابه زار و آثار بکه شواهد قدامت این شهرها بشمار است اسباب و اسناد لازمه کشف شود ولی با این هم تا جائیکه علمای حفریات مخصوصاً هیئت های علمی فرانسه بقدریکه در خرابه زار بلخ تدقیقاتی کرده و نظریاتی اظهار نموده اند معلوم می شود که این سرزمین در یک زمانه خیلی قدیمی مهد زندگی انساها بوده که هنوز از تمدن کلمه و آثور خبری نبود. و یقین است اگر حفریات اصولی در ولایات مذکور و اجرا شود آثار و شواهد مهمه دیگری بدست خواهد آمد که تمدن اقوام آریانی این خاک را نسبت به آثور و کلمه نیز قدیمتر ثابت کند.

پس تاسی با قوال علسهای تا ریخ کرده میگوئیم: که مرکز زندگی اولیه و مهد پرورش نخستین اقوام آریانی شمال مملکت عزیز ما افغانستان بوده و در ادوار مختلفی قسمت های عمده از این خاک نظر بکثرت و زیاد نفوس خود و با دیگر حوادیکه در مرور حیات انسانی طبعاً واقع می شود مجبور به مهاجرتها شده و در جلگه های وسیعه هند و فارس و ممالک غربی رفته و قسمت نوطن بهمین خاک کهای پدری و سرزمین تازیخی خود اختیار کرده و در عین حال از کوهستانات و جلگه های مساعد و شاداب وطن

استفاده نموده اند که اقوام موجوده افغانستان به اختلاط جزئی از خونهای بعضی همسایه های مشرقی مثل مغل و کمی هم از سامی های عهد اسلام باقی همه از نقابای آریه های قدیم و اخلاف صحیح پدران تاریخی خود میباشند.

شهرهای قدیمه افغانستان مثل بانج، آریانه، کابل و بست بارعایات اسلوب مدنی در تاریخهای قدیمه معمول و محل سکونت اجتماعات بزرگی از اهالی خود این سرزمین بوده که هنوز سکندر مقدونی و کوشانیها درین خاک دست نیافته و قبل از تسلط این حکومت مهاجرت و یاهجوم اقوام سامی در افغانستان مطلق واقع نشده بود پس ازین تشریح مختصر بمرام اصلی خود رجوع میمائیم.

لغات و زبان که یکی از مهمترین و سائل قرابت انتساب انسال و اقوام جهان است درینجا بیشتر جلب توجه ما را کرده و لازم افتاده مختصراً از انتساب زبانهای افغانی یاد بگر السنه آریائی بحث نمائیم لهذا میتوان فهمید که عموم لغاتیکه اقوام آریائی مثل اروپائیها امریکائیها (که از یورپ به امریکه توطن گرفته اند) هندیهها، افغانستانیهها و ایرانیها و غیرهم بدان متکلم اند شاخه های يك اصل یعنی زبان آریه تاریخی و با دخالت جزئی و یا پیشتری (اما بعد از هجومات مغلها و سامیههای اهل اسلام) که بمروردهور لغات سامیهها و مغلها در آن سنأثیر نموده امر و زورده محاوره و تکلم اقوام مذکوره میباشند و متکلمین السنه موجوده آریه و یاهند و اروپائی چندین قرن قبل از ولادت مسیح علیه السلام از بحر اطلس الی رود گنگا و دریای طارم ترکستان مشرقی سکونت داشتند.

علمای السنه زبانهای آریائی را در یازده شعبه قرار کوردن چایلده Gordon Childe تقسیم کرده که من جمله آن، فقط سه شعبه را که موضع بحث بوده و در آسیا تعلق مخصوصی دارند بیان مینمائیم:

اول: زبانهای متفرقه فارسی است یعنی زبانها ئیکه در کتیبه های قدیمه شاهان آخامشی و در کتاتها (سرودها) و کتیبه دینی موخرتر فارسی



منظره بند خرو اراست که درین عصر بتعمیران شروع شده
والاحضرت رئیس الوزرا با بعض از اعضای کابینه در اول
عقب آن را معاينه میکنند این بند فردای اتمام خود
شصت هزار جریب زمین را آبیاری میکند .

«ژند» در قید نحر آمده و عده دیگری از زبانهای که از رگستان شرقی الی قفقاز و یورپ منتشر بوده.
 ۲ - شعبه دو و بین مشتعل است به زبانهای هندی که بدو آسنکرت و بازر را کربت
 های قدیمی و بالاخره زبانهای عصری مروجه هندوستان شمالی مشتق از آن شده.
 ۳ - طائفه سومین عبارت است از السند طخاری که درین زمانه مرده و بکلی از میان

میگوبند در عهد و یشتا سب شاه بلخ (فردوسی در شاهنامه این پادشاه را کشتاسب
 نامیده است) که از ملکه او « حوطاوس » نام می برند زردشت یکی از زبانهای علمی
 و درباری کتاب را تدوین نموده نام آنرا « ژند » نهاد و « ژند » جزو چقماقی را گویند که
 شعله آتش می دهد - ژند بسیار مشکل بوده لهذا شرح آن تحریر نام آن « و پاژند »
 نهاد شد - پاژند حصه دیگر چقماق را میگویند یعنی وقتیکه « ژند » با « پاژند » تصادم
 خورد جلوه بنظر بیا یابد -

لیکن این شرح از متن هم مشکل تر بوده شرح مزید لاحق آن گردید چنانچه نام
 شرح دومین اوستا گذاشته شده (سخن دان فارسی) این کتابیکه فارسی هامقدس
 می شمارند در زبانی نوشته شده که از اعموماً او ایستانی میگویند و این زبان زبان کتیبه
 های شاهان اخامنشی داری اختلاف است آتش پرستان عقیده دارند که کتاب داری
 ۲۱ جلد بود بحروف طلائی بر ۱۲ هزار آریوست گنا و نوشته شده بود - و میگویند
 که بعد از زوال سلطنت اخامنشی بر باد شد و جزو کمی که بدست آمد بگفته سکندر
 یونانی در زبان یونانی ترجمه گردید - بعد از آن یکی از پادشاهان پارته که در حدود نصف
 قرن اول میلادی سلطنت میکرد کاجم آوری او ایستا را شروع کرده بود اما اردشیر
 بانی خاندان ساسانی جامع او ایستا گفته می شود و از روی نوشته چنانکه موجود
 و عبارت او ایستانی که مردم یادداشتند آئین دین زردشتی منضبط شد.

رفته و فقط از کتیبه‌های (**) قدیمی که درین نزدیکی ها از شهر مدفون وادی طارم بدست آمده کشف شده است که غالباً تاریخ آن در اصف آخر هزارم سال میلادی می باشد. يك نکته مهم و قابل توجه اینست که سنسکرت «رک وید» و فارسی کتیبه های داربوش و گانه های زردشت اینقدر باهم شبیه می باشند که این سه زبان را میتوان لهجه های مختلف يك زبان واحد شمرد. مزید بمطلب فوق ملل بزرگ هند و ایران توأمأ خود را بيك نام مشترك (ایریه و آریه) (**) میخوانند و در یکی از زمانه قدیم دسته مشترك دریاها را میدانستند مثلاً (سرسوتی) و هراو و آتش (***) کذا معبودان آنها دارای رسم واحدی بودند مثلاً «آریهان» ناستیه و غیره همچنان

(**) کتیبه طخاری به الف بای خر و شطهی نوشته شده و این ابجد خر و شطهی Khrothi در زکستان مشرقی در زمان سلطنت کوشایی به قرن سوم میلادی رسیده بود. خر و شطهی از خط آرامی (خط سامی ها) مشتق شده و در هندوستان به قرن ششم در زمانیکه علاقه شمال مغربی هندوستان تحت سلطنت ایران بود وارد شده بود کتیبه آرامیکه جوهرن مارشل در تانسیلا یافته است ثابت میکند که زبان و ابجد آریایی به گندهار داخل شده بودند. گویا محل بحر و شطهی هندوستان شمال مغربی بود و اگر کدام جای دیگر یافت شود البته منبع و مرکز آن همین علاقه است خر و شطهی علامات صریح مبدای سامی را نشان میدهد مثلاً از طرف راست بجانب چپ نوشته می شود و حرف علت پوره اظهار نمی شود. در قرن سوم میلادی این ابجد خر و شطهی در ترکستان چینی رواج و عروج یافته بود. بعد از آن الفبای برهمی جای آنرا گرفت. البته بعد از ظهور و غلبه اسلام درین دیار رسم خط عربی و یافسارسی رواج یافت. (***) آریه تلفظ زندی و ریه تلفظ سنسکرت می باشد.

(****) نام قدیم دریای هلمند و علاقه قندهار سرسوتی به فتح سین و راوسکون سین و فتح وار. هراو و آتش به فتح هور و ضم و الف و سکون وار و کسرت سکون سین.

سرودهای دینی آنها يك وزن دارند و طرز قریبهایشان يكنوع بودند و يكنوع شریبی که از ائمه و مقدس می شمردند بيك اسم بسیار شبیه (بمه و یا مه) شروع کرده می نوشیدند.

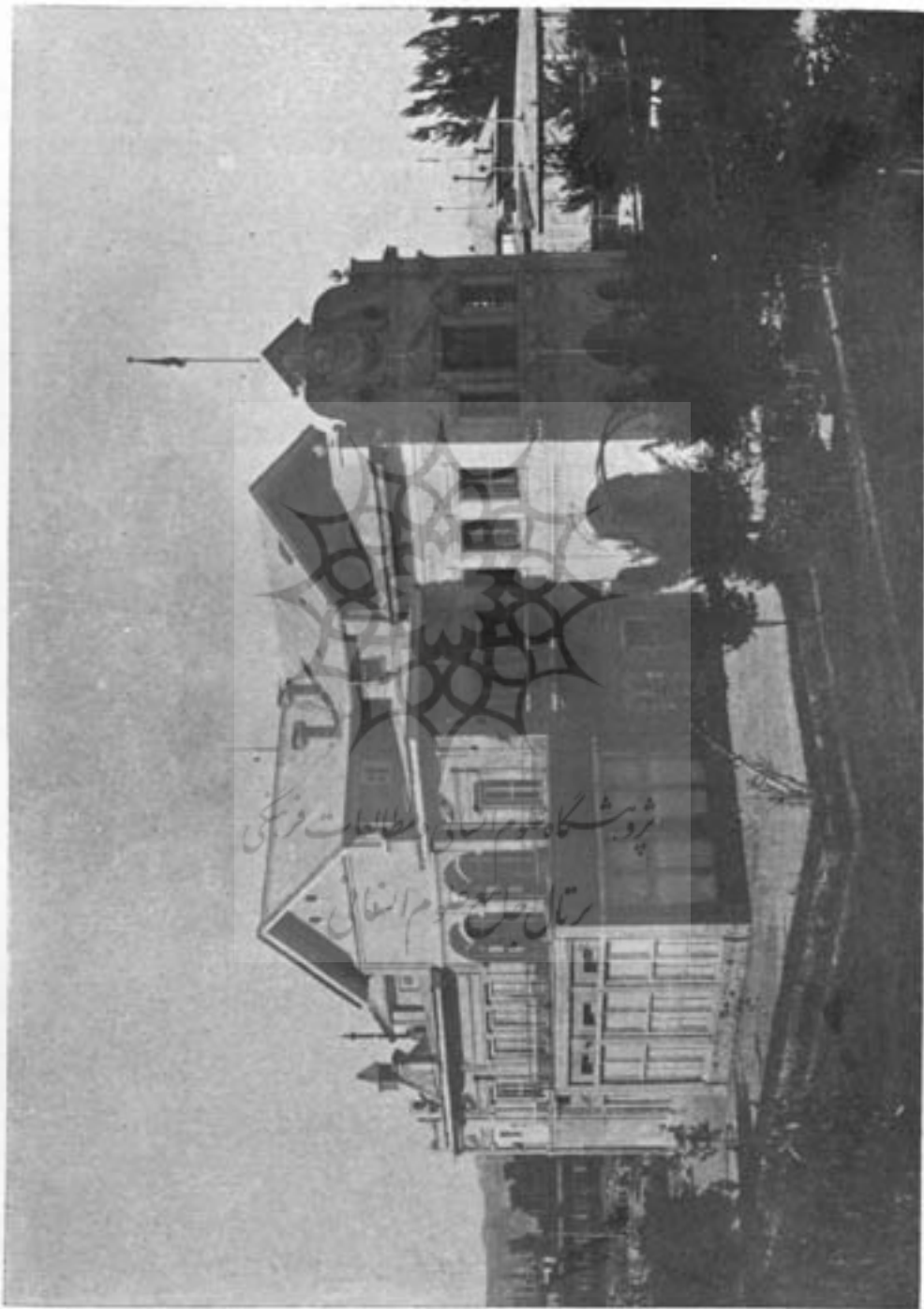
بنابران از بيك آهنگی و وحدت مراسم و غیره میتوانیم استنباط نمایم که هندوها و ایرانیها بلاشبه و فرغ از اصل يك نژاد آریه بوده و قبل از تفرق اوطان تا از منته درازی یکجا بود و باش و اقامت داشتند.

گرچه علمای السنه، زبانهای فارسی هندی و نخاری را سه شعبه زبانهای آریائی قرار داده اند ولی فی الحقیقه این سه خانواده زبانها از زبان باختری (بلخ) منشعب شده اند، بدلائلیکه (اول) مردم آریه از مرکز باختری بطرف مغرب و جنوب مشرق و مشرق مهاجرت نموده و به اوطان مختلفی سکونت پذیر گردیده اند - (۲) زردشت بلخی «ژند» را تدوین نموده زبان مروجه آن زمان را برابرا نشان داده است (۳) نفوس متزایده آریه از بلخ به هند مهاجرت کرده و بدریای اندس رسیده رگ ویدرا تصنیف کردند و زبان سنسکرات سنه ۱۹۰۰ ق م برابرا معلوم شد

بمه تلفظ آویستانی و مه تلفظ سنسکریتی - ابتداء بمه یکی از نامهای افتخاری غروب شونده بود بعد بنام کدایم شهر واهی تبدیل شد و عقیده داشتند که (بمه چندین نفر را راه نشان میدهد) و اولین کتبی است که «در اطاقهای وسیع رگ» داخل میشود دو سگ داشت که رنگ آنها نخودی، یوزها یهن و چهار چشم را دارا بودند - وظیفه این سگها این بود که مرده هارا بوی و معلوم کرده بحضور پادشاه خود یعنی بمه بیاورند بنابران می توانیم از روی رواج زردشتی موسوم سگ وید یادگار این سگ هارا سراغ نمایم - او بسته نجوز میکند که «در وقت زرع آدم باید سگ زرد دارای چهار چشم و یا سگ سفید دارای گوشهای نخود رنگ نزدیک مرده شود تا دیود رنمش داخل شد و نتواند» - درین ایام پارسیها یعنی کبره هایکه از رسم قدیم واقف نیستند بر سینه مرده تکه نان میزنند. اگر سگ نان را خورد آدم یقیناً مرده است پس او را بدخمه می برند.

(۴) شعبه آریایی های فارسی از نواحی مرو باختر داخل ایران مشرقی شده ولایت کرمان را عبور و بسر زمین فارس موجوده اقامت گزین کردند و بواسطه اقامت بهمین سر زمین فارس قومیت و زبان شان بفارسی شهرت یافت - کتیبه هائیکه از قدمای املاک مثل داریوش (۱) و غیره اخیراً بدست آمده زبان مروجه قرن ششم قبل المیلادی علاقه فارس را بپانشان میدهد . چنانکه پیشتر گفتیم که این سه زبان یعنی سنسکرت ، و فارسی کتیبه های داریوش و گاتاه های زردشت بقدری باهم قریب و متشابه است ، که لهجه های مختلفه بک زبان واحد معلوم می شود ، بناءً علیه این زبان مشترک بمرکز باختر یعنی کهواره معروف بزورش آریه ها منسوب است و بعد ازین باید آنرا زبان باختری نامید چنانچه این زبان در زمانهای ماقبل هم به باختری شهرت داشته و بزور زمان بطوریکه در عوام اهم مر سوم است در نتیجه تاثیر اقلیم و ما حول از جهت سهولت تخفیف و تسهیلی در تلفظ واقع می کنند لهذا لفظ (باختری) را باختری و پشانیها (پختو) (پشتو) (پشتی) تلفظ کرده اند - و آن لغاتیکه بین آریایه های مسکونه خود باختر و آریایه متداول بود چون زبان ملی و بومی نزد باشندگان شناخته می شد از آن جهت اسم معروف جزء آریایی که هنوز ماهیت اصلی آن معلوم نیست گذاشتند ولی اقوام مهاجر آریه که از مرکز وطن دور افتاده و در مملکت فارس موجوده زبان گوی می کردند نزد بیکانگان زبانشان به اسم فارسی مثل قومیت شان بفارسی شهرت پیدا کرده و بعد از تسلط و غلبه اخامنشی های (فارس) این اسم «فارسی» به افغانستان هم انعکاس کرده و این شعبه زبان باختری وطن مخصوصاً در قسمت های غربی و شمال مغربی بفارسی شهرت یافت .

(۱) قسمتی از آریه های بلخ افغانستان که در فارس مهاجرت کرده و اقامت گزین کردند من جمله آنها سه قبیله یعنی پساگادی Pasargadae و مارافیان Marophian ماسپیان Maspian معزز گردیدند که سپس منشی های خاندان شاهی از قبیله پساگادی بوجود آمدند .



قصر باشکوه و دلنشین صدارت عظمی که درین عصر این منظره ظریف را حاصل کرده است.

بالآخره زبانهای سکزی (سیستان افغانستان) ، سغدی ارمنی ، و بهلوی ، و فارسی ،
ارمری ، و پشتو و زبانهای غلجه ازان مشتق شده و درعلاقه های متفرقی طرف محاوره
واقع گردیده .

ازین بالا تر رفته می بینیم که لاتینی ، یونانی و ایرانی قدیم و سنسکرت باهم شباهت
و مماثلت تامه دارند .

در اینجا مناسب آمد که راجع به ارتباط و نزدیکی لغات و زبانهای مختلف آریه
یک عده لغات را مختصراً بطور نمونه و مثال بقارئین عرض و ارائه بدیم .



رسال جامع علوم انسانی